

# نگاهی گذرا به آثار برجای مانده از دوره ایران باستان

شهر توابعی

نقش کرده بودند. این محل را داریوش هم برای آرامگاه خود مناسب یافت و جانشینان پس از او نیز از خشایارشا (۴۶۵-۴۸۶ پ.م) تا داریوش دوم (۴۰۵-۴۲۳ پ.م) به تقلید از او آرامگاه خود را در سمت راست و چپ آرامگاه داریوش ساخته‌اند. ظاهراً اردشیر دوم بعدها آرامگاه خود را، درست با همان معماری نقش رستم، در کوه رحمت و فراز شرق صدفه تخت‌جمشید بنا کرد. از این تاریخ به بعد آرامگاههای آخرین شاهان هخامنشی به کوه رحمت منتقل شد که تمامی آنها از آرامگاه داریوش الگو گرفته‌اند. آخرین شاه سلسله هخامنشی، داریوش سوم (۳۳۰-۳۳۵ پ.م) موفق به پایان رساندن آرامگاه خود نشد.

طرح عمارتسرای آخرین داریوش به واقع نو و کاملاً ابتکاری است و بیننده بی‌اختیار از خویش می‌پرسد که به راستی وی برای بنای چنین آرامگاهی در دل صخره از چه چیز الهام گرفته است؟ تعدادی از گورهای صخره‌ای در شمال غربی ایران و در کردستان عراق، که مدت‌ها گور مادی و الگوی کار داریوش پنداشته می‌شد، اینک معلوم شده که خود تحت تأثیر آرامگاه داریوش قرار داشته‌اند.

نقش رستم بی‌گمان جایگاهی ارجمنده بوده است. از بازمانده نگاره‌های ایلامی تا آرامگاهها و کتیبه‌ها و نگاره‌های پادشاهان هخامنشی، تا نقشها و نوشته‌های ساسانی، فاصله زمانی دو هزار ساله‌ای وجود دارد. دو هزار سال توجه و

مسافری که در راه باستانی و خاطره‌انگیز شیراز، از پاسارگاد پایتخت کوروش هخامنشی، به سوی بنای تخت‌جمشید - کهنترین سازمان ملل شناخته شده در جهان - پیش می‌رود، پس از گذشتن از ننگه، روستا و رودی که هر سه به نام «سیوند» خوانده می‌شوند، کوه بلند و کشیده‌ای را در سمت راست خود خواهد دید که همچنان از بلندی آن کاسته می‌شود. آخرین بخش جنوبی این کوه که «کوه سیوند» یا «حسین» نامیده می‌شود و با راه اصلی قریب سه کیلومتر فاصله دارد، از پرتگاه و صخره‌های سنگی به ارتفاع تقریبی ۷۰ متر و کاملاً عمودی تشکیل شده است. محوطه و مجموعه بناها و آثاری که در برابر و در دیواره این بخش از کوه سیوند ساخته شده، به نام «نقش رستم» شناخته و نامیده می‌شود.

نقش رستم حدوداً در ۶ کیلومتری شمال تخت‌جمشید قرار دارد. رستم شخصیت حماسی مردم ایران، که فردوسی در حدود ۱۰۰۰ میلادی وی را خلق کرده، به چشم ایرانیان همان قدرتی را دارد که هرکول در افسانه‌های یونانی. احتمالاً عظمت نگاره‌های شاهان سوار ساسانی، که در سده‌های سوم و چهارم میلادی در چند نقطه از صخره، از جمله در نگاره زیر آرامگاه داریوش نقر شده، خود به خود رستم را در اذهان ایرانیان تناعی کرده است. در اواسط هزاره دوم قبل از میلاد ایلامها نیز خدایان خود را بر این صخره



توسعه علوم انسانی و فعالیت‌های فرهنگی  
سال چهارم علوم انسانی

نگرش به این جایگاه، از باورها و اندیشه‌های عمیق و ناشناخته نسبت به نقش رستم سرچشمه می‌گیرد.

## ۱- مقبره‌های شاهان هخامنشی

در نقش رستم نخستین آثاری که پیش از هر چیز دیگر نگاه مسافر تازه از راه رسیده را به خود می‌کشاند، چهار آرامگاه صخره‌ای از چهار پادشاه آغازین دوره دوم هخامنشیان است. مقبره‌ها به صورت چلیپا یا گردش خورشید در دل کوه کنده شده است. مقبره‌ها در مقابل طلوع خورشید قرار دارند و درونشان بی‌تکلف است.

آرامگاه‌های موجود در نقش رستم، بین سالهای ۵۵۰ تا ۴۰۰ قبل از میلاد در دوران هخامنشیان در دل کوه کنده شده و همگی دارای ارتفاع یکسانی از سطح زمین هستند. یک آرامگاه نیز که از سطح پایینتری شروع شده بود، مورد قبول واقع نشده و نیمه‌کاره رها شده است، زیرا ارتفاع آرامگاه یک پادشاه از سطح زمین بیاترگ موقعیت او در طول زندگی بوده است. این آرامگاهها از سمت چپ (جنوب به شمال) مربوط به اردشیر اول، خشایارشا، داریوش کبیر، و با زاویه‌ای ۶۰ درجه و رو به جنوب مربوط به داریوش دوم هستند. آرامگاه داریوش کبیر قدیمترین آنهاست و دارای کتیبه مفصلی است که سابقه جنگ او با پادشاه دروغین یعنی بردیا، که وفاداری تمعادی از ساتراپها را جلب کرده بود، در بر دارد. در این کتیبه پیروزیهای مهم دولت او و نیز خط مشی حکومتش بیان شده است.

آرامگاههای دیگر بلون کتیبه‌اند. آرامگاه داریوش دوم سالمتر از دیگر آرامگاهها مانده است. سردر این آرامگاهها درست همانند سردر کاخهای هخامنشیان است. این جزئیات را می‌توان بر آرامگاه اردشیر دوم در تخت جمشید بهتر مشاهده کرد، زیرا در آنجا می‌توان وارد آرامگاه شد. زیبایی این آرامگاهها تنها به سردر آنها است و فضای داخلی آنها بسیار ساده است.

طرح نمای بیرونی آرامگاه و جزئیات درونی آن کاملاً ابتکاری است. نمای خارجی صلیب‌گونه و به ارتفاع ۲۳ متر است. در میان عمارت نمای بیرونی دری است که به درون آرامگاه راه می‌برد. عرض هر یک از بازوان صلیب ۱۰/۹۰ متر است که از میان صخره برآمده و بازوی زیرین آن کاملاً صیقلی است. شاید این بازو برای ایجاد نقوش و سنگ‌نبشته و شاید هم برای ایجاد دشواری در صعود صیقل خورده است. بخش زیرین بازو از نگاره‌هایی آکنده شده است که به شرح آن پرداخته خواهد شد.

از بخش میانی نمای بیرونی آرامگاه آغاز می‌کنیم. چهار ستون، با سرستونهای کله‌گاو، سقف افقی و صخره‌ای ایران را که چهار تیرک دارد بر دوش گرفته، در دو طرف به



خاطر عقق کف تار ایوان دو برآمدگی مستطیل شکل عمودی، از سقف تا کف امتداد یافته و در وسط دری به درون آرامگاه باز شده است. پشت در راهرویی است دارای سه اتاقک که یکی از آنها درست روبه روی در ورودی قرار دارد و دو اتاق دیگر در سمت چپ کنده شده است.

پهنای دالان ۲/۲ متر و درازای آن ۱۹ متر است که در ضلع شمالی آن ۳ اتاق مستقل با پهنای ۳ تا ۳/۵ متر و درازای ۴/۸ متر به طور یکپارچه و با سقف قوسدار در درون سنگ کوه تراشیده و ساخته شده است.

از قسمت راست راهرو می توان دریافت که چرا در تقسیم بندی اتاقها تقارن را رعایت نکرده اند. ظاهراً در این سمت سنگ تراش به وضعیتی برخورد کرده که ادامه تراشیدن دل صخره را به صلاح ندیده است. در غیر این صورت می توان پنهانست که در نقشه اصلی آرامگاه، تقارن اتاقها رعایت شده بوده است.

کف هر یک از اتاقها که از سطح دالان بالاتر است، ۳ تا ۴ یا استوان سنگی به اندازه ۱۲ متر وجود دارد که مستقیماً در کف اتاقها تراشیده شده اند. در دیواره دالانها و اتاقها هیچ گونه نگاره و نبشته ای وجود ندارد.

از سرپوش گورها فقط قطعاتی بر جای مانده و تعیین اینکه چه کسانی می بایستی همراه داریوش در این گورها دفن می شدند، امروز ناممکن است. به کمک لوحه های گلی دیوانی یا چهار همسر او آشنا هستیم: «آتوسا»، «ارتیستونه»، «رته بامه»، «وایاکش». پیش از این فقط آن دو نام نخستین را می شناختیم. هرودت به سه همسر دیگر نیز اشاره می کند. اما نمی دانیم آیا اطلاعات امروزمین ما نیز شامل همه همسران شاه می شود یا نه؟ گورها می توانند برای بستگان دیگر، شاید برای فرزندی که مرگی زودرس داشته اند، در نظر گرفته شده باشد.

در هر حال با این مدارکی که تاکنون یافته ایم، کشف حقیقت ممکن نیست، حتی در خود تابوت چندان اختلاف و مزیتی دیده نمی شود که بتوان یکی از آنها را تابوت داریوش انگاشت.

ایوان آرامگاه ۱۸/۵۷ متر است، یعنی کاملاً نزدیک برابر عرض کاخ داریوش در تخت جمشید که دقیقاً ۱۸/۶۰ متر است. با مقایسه ابعاد کاخ با ایوان آرامگاه نتیجه می گیریم که ارتفاع دو برآمدگی مستطیل شکل یاد شده گوشه های ایوان برابر با ارتفاع کاخ در تخت جمشید (۷/۵۲ و ۷/۶۳ متر) و فاصله ستونهای هر دو بنا درست ۳/۱۵ متر است. برابری این ابعاد نمی تواند تصادفی باشد. اگر هم ایوان ورودی پنجره ای ندارد، عرض در ورودی آرامگاه درست با ورودی



کاخ برابر است (۱۷۴۰، ۱۷۳۵ متر). ظاهراً قصد داریوش تکرار نمای عمومی کاخش در دیواره صخره نقش رستم بوده است. این تکرار و تشابه به ما امکان می دهد تا نمای کاخ داریوش در تخت جمشید را بازسازی کنیم. مثلاً با وجود اینکه ستونهای کاخ داریوش بر جای نیست، می توان آنها را از روی ستونهای آرامگاه بازسازی کرد. ستون پایه های دوطبقه و مکعب شکل، سرستونهای کله گاوی و حمله های چوبی متکی بر گرده گاوها، همگی با نمونه های کاخ داریوش منطبق است.

مهمتر از این جزئیات فنی، اثری است که داریوش می خواهد با این شبیه سازی بر ذهنها بر جای بگذارد. کاخ داریوش در تخت جمشید دفتر کار و مقری بود که از طریق آن امپراطوری بزرگش را سازمان می داد و بدین ترتیب آن کاخ نمادی بود از قدرت اداری و فرماندهی شاه. داریوش با تکرار منظر اصلی کاخش در آرامگاه، می خواهد از تلفیق قدرت و صولت خاندانش حتی در خانه خاک نیز چیزی نگاهد. نگاره فراز منظر اصلی، به وضوح بر چنین تفکری تأکید دارد: داریوش بر سکویی ایستاده که حاشیه آن با تصویر شیرهای افسانه ای تزیین شده است.

این شیرها سرستونهای منظر اصلی آپادانا در تخت جمشید را نتایج می کند. سکویی که داریوش بر آن ایستاده، بر دوش نمایندگان ۳۰ کشور قرار دارد. این ۳۰ نفر در دو ردیف ۱۴ نایی آن را بر روی دست گرفته و اندکی از زمین بلند کرده اند و دو نفر بعدی هم سروته این تخت را در دست گرفته و احتمالاً راه بلندی می کنند. ملیت ۸ تن از این ۳۰ نفر - که هر کدام جامه ویژه سرزمین خود را بر تن و دستهای بر شال دارند - با کلمه ای به خط و زبان فارسی در کنار آن نوشته شده است. نگاره اورنگ داران نشانه آن نیست که به راستی اورنگ پادشاهی بر روی دست مردمان حمل می شده است، بلکه این نگاره بی گمان نشانه این است که شاه قدرت خود را از اراده مردمان سرزمینهای گوناگون دریافت می کرده و آنان هستند که شاه را برای این جایگاه مشروعی می بخشند و او را پشتیبانی می کنند؛ و آنان هستند که موجب استحکام و پایداری تخت پادشاهی و قدرت فرمانروایی می شوند.

چنین نقشه ای، حتی پس از مرگ، اقتدار، استواری و فرمانروایی شاه را به یاد می آورد. این نقش در آرامگاه داریوش نمایش دیگری است از نگاره های آپادانا در تخت جمشید که در آنها هیبتیهای نمایندگی کشورها برای اهدای هدایای خود به تخت جمشید آمده اند، و وجود این مجلس در آرامگاه داریوش بیانگر آن است که آپادانا، کاخ داریوش و آرامگاه تقریباً بر یک آرمان تأکید دارد، چرا که نمی توان گفت کاخ داریوش در تخت جمشید از آرامگاه او در



سرمینه‌های آن زمان شنیده شد. مثلاً استرابون منتهای پس از بنای این آرامگاه بخش‌هایی از نبشته‌های کتیبه آن را نقل کرده است.

رنگ‌آمیزی نیز بر تاثیر نگاره‌ها و نبشته‌های آرامگاه، به منزله یک اثر هنری می‌افزود. ردیا و بقایایی از این رنگ‌آمیزی هنوز بر جای مانده است و معلوم می‌کند که نبشته آرامگاه پوششی از رنگ آبی داشته و نمای نگاره‌ها و کل بنا به استادی و مهارت تمام رنگ‌آمیزی شده بوده است. تجسم منظر اصلی آرامگاه داریوش، با همان رنگ و پرداخت نمای کاخهای تخت‌جمشید، همچنان بخش است.

در آرامگاه اردشیر اول درگاه ورودی به دالانی قوسی شکل راه می‌یابد که درازای آن ۱۱ متر و پهنای آن از ۱/۵ تا ۲/۲ متغیر است. در اینجا نیز دالان ورودی به ۳ اتاق مستقل به ابعاد ۲/۵ در ۲/۲ متر راه می‌یابد که درون هر کدام آنها یک تابوت یا استودان به اندازه ۱/۲ در ۲/۵ متر ساخته شده است. در این دخمه اتاق میانی در برابر راه ورودی آرامگاه قرار گرفته و در دو سوی این درگاه ورودی، جای پاشنه در به چشم می‌خورد. امروزه درون هیچ یک از تابوتها چیزی دیده نمی‌شود و در طول زمان از بین رفته و یا روبرو شده‌اند. بجز

این، تعدادی استودان و آرامگاه سنگی کوچک در نقش رستم و حوالی آن دیده می‌شود. چند استودان بر دیواره تخته‌سنگهایی در سوی شرق نقش رستم و در کنار راهی که به حاجی‌آباد

می‌رود و نیز تعداد بیشتری در پشت کوه نقش رستم - هنگامی که از سوی غرب آن به اندازه چندصد متر به سوی شمال حرکت کنیم - به چشم می‌خورد. در اینجا تعداد زیادی استودان کوچک و گاه خیلی کوچک دیده می‌شود که در کنار برخی از آنها سوراخی تعبیه شده که محل نصب درپوش بیرونی آنها بوده است. یکی از اینها کتیبه‌ای بر پیشانی دارد.

هخامنشیان مرده‌هایشان را ساده دفن می‌کردند. تابوت‌های بزرگان هخامنشی نشان از آن دارد که آنها به محل دفن مرده‌ها اهمیت چندانی نمی‌داده‌اند. این طرز تفکر در زمان ساسانیان نیز ادامه داشته و امروز ما از محل خاکسپاری بزرگان ساسانی بی‌اطلاعیم.

آثار هخامنشیان نشان می‌دهد که آنها به معاد اعتقاد داشتند و آن جهان را ورای این جهان مادی می‌دانستند. هنگامی که مقبره‌های شاهان هخامنشی با مقابر سایر شاهان آن روزگار به خصوص فرعون مصر، چین، ساکها و دیگر بزرگان آن دوران مقایسه می‌شوند، معلوم می‌گردد که دیدگاه آنها در مورد جهان دیگر متفاوت بوده و جهان دیگر را دنباله این جهان با نیازهای مادیش نمی‌دیدند.

نقش رستم الگو گرفته است. پس تکرار نقشه کاخ در آرامگاه کوششی برای یادآوری همان عظمت و بیانگر دوام قدرت خاندان شاه حتی پس از مرگ است.

نگاره‌های آرامگاه به همان اتکای قدرت شاه بر نمایندگان خلفهای امپراطوری اشاره دارد. پشت سر شاه معتمدین طراز اول و ملازمان معتمد، یعنی «گنوبروه» نیزه‌دار و «اسپه‌نینه» کمان‌دار ایستاده‌اند، و اینجا نیز بر فراز مجلس نقش اهورامزدا است که داریوش نیایش‌کنان دست راستش را بلند کرده، به اهورامزدا نگاه می‌کند و اهورامزدا مانند نگاره بیستون، در حال سپردن حلقه فرمانروایی به اوست و همان آتش (نشان ستایش اهورامزدا) در محراب شعله می‌کشد.

نگاره «فرورهر» دو بال گشوده را نشان می‌دهد که حلقه مهر یا حلقه پیمان و راستی را در میانه خود دارد که در اندیشه ایرانیان باستان، نماد فرورهر یا نیرویی درونی بوده که مردمان را به راستی، پاکی و نیکی رهنمون می‌شده و پس از مرگ انسان نیز به زندگی آسمانی و مینوی خود ادامه می‌داده است و همچنان ادامه می‌دهد.

نگاره «فرورهر» نشان ملی فرهنگ ایران است. این نشان در هر کجا که استفاده شد، حوزه گسترش و حضور فرهنگ ایرانی را نشان داده است. در آثار هخامنشی نگاره «فرورهر» یا نشان ملی ایران همیشه در بالاترین و ارجحندترین جایگاهها نگاشته شده است و هیچ گاه آن را در هر جای معمولی و کم‌ارزش نشان نداده‌اند. حلقه پیمان مهر که در نگاره «فرورهر» دیده می‌شود، همچنان جایگاه خود را به منزله حلقه پیمان زناشویی در زندگی امروزی حفظ کرده است.

ساختمان آرامگاه و نگاره و سنگ‌نبشته آن بیان روشن تفکر داریوش از حکومت و قدرت است. به پاس قدرتی که خدای بزرگ اهورامزدا به او ارزانی داشته، او نیز سیاس خدای بزرگ را می‌گذارد. چنین نقشی به وضوح می‌گوید که مخالفت با شاه، مخالفت با اهورامزدا و انحراف از راه راست و درستی است. این مطلب را سنگ‌نبشته پشت سر داریوش به وضوح و بدون هیچ ابهامی اعلام می‌کند.

در سنگ‌نبشته دومی که در فضای میان ستونهای آرامگاه نقش رستم نقر شده، داریوش با صراحت بیشتری از خود و اهدافش صحبت می‌کند؛ نبشته‌ای که به وجهی غریب شخص داریوش را در مرکز همه اندیشه‌های سرزمینش قرار می‌دهد. به این ترتیب آرامگاه داریوش در نقش رستم نه تنها اثر هنری بی‌ظنیری است، بلکه سندی است از قدرت و اقتدار صاحب آرامگاه. تنها هخامنشیان بعدی نبودند که با تقلید از این آرامگاه کمال آن را پذیرفتند، بلکه پژواک تاثیر آن تا چند سده بعد تا دور دستترین تمدنها و



مقبره‌های سرد و بی‌روح مصریان مانند «هرم فیوپس» از میلیونها تن سنگ به وسیله انسانهای متفقد و برده‌ها، با کیلومترها راهپای گمراه‌کننده درون آنها ساخته شده تا جسد شاهان مصر با میلیونها حیوان مومیایی شده و طلا و جواهر باارزش همراه با عده‌ای از غلامان و همسران فراعنه - که داوطلبانه یا با اجبار در کنار آرامگاه ارباب خود زنده‌به‌گور می‌شدند - همین زندگی را در دنیای دیگر ادامه دهند.

در مقبره‌های «بین‌شوه» چین و دیگر نقاط آن کشور، بر روی گور فقیرها کوهی از خاک ساخته شده است. درون آنها جواهرات، خورنی و آشامیدنی قرار می‌داند و غلامان و کنیزان و کودکان را به همراه آنان زنده به‌گور می‌کردند تا بار دیگر در آن دنیا در خدمت آنها باشند. بعضی از قربانیان دهانشان باز است؛ گویی در حال فریاد زن جان داده‌اند. سکاها نیز همراه مردگانشان وسایل باارزش این جهان مانند اسب و کنیزان و غلامان را دفن می‌کردند. آثار سموم به منظور خفه‌کردن آنها را می‌توان در آنجا دید. این آثار دفن مردگان در ملل دیگر نشان می‌دهد که آنها معاد یا زندگی بعد از مرگ را دنباله همین زندگی مادی می‌دانستند. آنان غذا و جواهر را به همراه مردگانشان دفن می‌کردند تا در شرایط مشکل به عنوان قربانی یا رشوه مصرف کنند. آثار باقی‌مانده از هخامنشیان نشان می‌دهد که آنها دنیای دیگر را تکامل‌یافته و ورای این جهان مادی و دور از وهم می‌دانستند.



## ۲- سنگ‌نگاره‌های ایلامی

یکی از شیوه‌ها و کارهای ناپسند که از دیرباز در بین برخی از حکمرانان دیده شده است، نابود کردن آثار پیشینیان و یا حتی بدتر از آن تغییر نام و تغییر کتیبه بنا و اثری به نفع خود است. زشتی این کار، نه تنها از دید سرعت ادبی و هنری آن، بلکه بدتر از آن از دید تحریف و واژگونی در تاریخ است. در نقش رستم بخشهایی از یک سنگ‌نگاره ایلامی که به دست سنگ‌تراشان دوره ساسانی آسیب دیده و مخوش شده است تا نگاره تازه بهرام دوم، پادشاه ساسانی بر روی آن تراشیده شود، در کنار و بخشهای پایینی سنگ‌نگاره نو کنده دیده می‌شود. وجود این نگاره ایلامی این گمان را تقویت می‌کند که شاید در اینجا شمار بیشتری از نگاره‌های ایلامی وجود داشته است. ای بسا اگر آنها تا به امروز دستکاری نمی‌شدند و آسیب نمی‌دیدند، گوشه‌ای از تاریخ و فرهنگ این سرزمین را گزارش می‌کردند. اما اینکه چرا همین مقدار بازمانده را هم از بین نبرده‌اند، حکایت غریبی دارد: سنگتراشان دوره ساسانی بخش پایینی پیکر ایلامیان و اورنگ مار مانند آنان را حفظ کرده‌اند و بخش بالایی و سر و گردن آنان را از بین برده و به جای آن، سر و شانه اشخاص

مورد نظر خود را تراشیده‌اند تا بزرگ مردان و ایزدان و ایزد بانوان ایلامی را جزو اطرافیان بهرم دوم جا بزنند. از پیکره این گروه تنها دو تن از آنان که در دو سوی سنگ‌نگاره ایستاده‌اند، جان سالم به در برده و به آنان آسیب نرسانده‌اند تا بتوان این دو تن را از دل اعماق قرن‌ها و هزاره‌ها بیرون کشید، در کنار بهرام گذارد و از «برایان» و «جان‌نارنان» او معرفی کرد. غافل از آنکه بین این دو قریب دو هزار سال فاصله است و تاریخدانان و باستان‌شناسان پی به این جعل تاریخی خواهند برد.

اما آنچه از سنگ‌نگاره ایلامی باقی مانده، به این شرح است: در بخش میانی، چند نفر با جامه بلند و چین‌دار که بر تخت یا اورنگ مارمانندی نشسته‌اند، دیده می‌شود. این نقش که بسیار فرسوده شده کهنترین بخش این سنگ‌نگاره و همچنین کهنترین اثر شناخته شده در نقش رستم است و دیرینگی آن به ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ قبل از میلاد باز می‌گردد.

در سوی راست این مجلس، نگاره مردی موقر و متین که دستاش را بر هم نهاده و قبای بلندی بر تن و کلاهی نوک‌نیز با یک روبان بر سر دارد و در سوی چپ، نگاره بانویی با تاج کنگره‌دار و موهایی پرپشت که تا روی شانه‌ها می‌رسد، دیده می‌شود. این دو نقش وابسین متعلق به دوره ایلامی جدید یا حدود ۳۰۰۰ سال پیش هستند که با فاصله هزارساله به نگاره‌های پیشین افزوده شده‌اند.

## ۳- سنگ‌نگاره‌های ساسانی

در نقش رستم و در بخش پایینی کوه، هشت سنگ‌نگاره ساسانی دیده می‌شود که در زمان خود چند متر از کف زمین بالاتر بوده‌اند، اما امروز بیشتر آنها هم سطح با زمین و در برابر بازدیدکنندگان قرار دارد.

در طرف راست کوه، بین آرامگاه، داریوش دوم و داریوش بزرگ، بخش بزرگی از کوه در زمانی نامعلوم و به احتمال زیاد پس از سنگ‌نگاره‌های دیگر و در فرجامین سالهای دوره ساسانی برای ساخت سنگ‌نگاره یا کتیبه‌ای هموار شده، اما فرصت نگاشتن آن دست نداده است. در اینجا تنها سه سوراخ چهارگوش و کتیبه‌ای از دوره قاجار برای تقسیم آب مصرفی زمینهای کشاورزی باقی مانده است.

الف - دیهیم ستانی اردشیر اول: در دیهیم ستانی اردشیر از اهورامزدا، هر دو سوار بر اسب نقش شده‌اند و اندازه برابری دارند. طره‌های مو یا تاج گوی مانند شاه حتی بلندتر از تاج کنگره‌دار اهورامزدا است. اینکه اهورامزدا تاج را به دست گرفته و شاه دستش را برای گرفتن آن دراز کرده است، در حقیقت اشاره‌ای است به پیوند شاه فتا پذیر با الطافی که از جانب اهورامزدا به او مرحمت می‌شود. اهورامزدا دسته برسمی را در دست راست خود نگه داشته است. او ریش

بلندی دارد که انتهای آن به‌طور افقی بریده شده است و شباهت به ریش پادشاهان هخامنشی دارد. ریش پادشاهان ساسانی یا از میان حلقه‌ای کشیده، یا با یک نوار بسته شده است و به این خاطر یک صورت ریشی نوک‌دار دیده می‌شود. هر دو نقش لباسهای بلند و گشادای بر تن دارند. قسمت بالایی لباس در چینهای باریکی مانند شلی بر روی لباسی با آستینهای بلند قرار می‌گیرد. قسمت پایین لباس در قوسهای کوچکی بر روی پاها می‌افتند و در کنار آنها در چینهای بیشتری به سوی پایین آویزان می‌شود. هر دو نقش پاهاى خود را به سوی زمین دراز کرده‌اند و به این ترتیب، آنها بیشتر ایستاده به نظر می‌رسند تا نشستند و این موضوع خود به بلندی ظاهری آنها می‌افزاید. از این گذشته، اندازه غیرطبیعی و کوچک اسپها به بلندی اندام انسانها بیش از پیش می‌افزاید. تأکید تصویری در هنر ساسانی را در نقشهای اصلی غالباً می‌توان بنابر اهمیت انحصاری به وسیله اندازه قد آنها مشاهده کرد. این شیوه از آنکه شکل با نستهای طبیعی گویاتر است.

ب - پیروزی شاپور بر والرین امپراطور روم: تاثیر هنر روم را می‌توان پس از پیروزیهای شاپور در غرب، به‌ویژه با پیروزی او بر والرین امپراطور روم تشخیص داد. شاید نخستین نگاره‌ای که در آن پیروزی شاپور نمایش داده شده است، نقش برجسته‌ای باشد که در نقش رستم کنده شده است. این اثر در برابر کعبه زرتشت که در دیوار آن داستان فعالیتها و پیروزیهای نظامی شاپور نقر شده است، قرار دارد. در این نقش برجسته دو امپراطور روم، احتمالاً فیلیپ عرب و والرین با التماس به سوی فرمانروای نیرومند ساسانی می‌نگرند. شناختن نقش فیلیپ عرب تا حدی متکی بر نقش برجسته‌های بیشاپور و همچنین سکه‌های شاپور است که تصویر نیمرخ و زانو زده فیلیپ عرب را در برابر امپراطور ساسانی نشان می‌دهند. کتیبه نقش رستم به‌طور غرورآمیزی ذکر می‌کند که فیلیپ عرب مجبور شده پادشاهزاد دراختیار به شاپور بپردازد. اگر نقش زانو زده متعلق به فیلیپ باشد، شخص ایستاده‌ای که شاپور دستش را به سوی او دراز کرده، تنها می‌تواند والرین باشد که در ادا در سال ۲۶۰ میلادی به دست پادشاه ایران اسیر شد.

نقش رومیها با شاه سوار بر اسب مجموعاً تشکیل یک مثلث را می‌دهد. نوک این مثلث گویی روی تاج شاپور است که لبه بالایی محدوده نقش برجسته را شکافته و از آن گذشته است. این کار اندازه و بزرگی شاه پارسی را افزونتر می‌کند. ترکیب آزاد این نقش برجسته، شکل بخشی قوی تصویرها، رفتار نسبتاً آزادانه با چینهای لباس شاه و شنلهای رومی، تأثیری از سبک رومی را نشان می‌دهند. با وجود این، این تاثیر به یک تقلید سطحی از ویژگیهای هنر رومی محدود است. برای مثال، با دقت در لباس شخصیتهای این نقش برجسته می‌توان فهمید که چین لباس تا حد زیادی تجریدی شده و بدنهایی که با آنها پوشیده شده‌اند، اثری در بیننده ندارند. بنابراین انسان حتی در نسبت دادن چنین نقش برجسته‌هایی به یک هنرمند رومی از ایالات شرقی دچار تردید می‌شود و ترجیح خواهد داد تا آن را کار یک پیکرتراش ایرانی که صرفاً کارهای هنری رومی را دیده است، فرض کند. این هنرمند بومی به خوبی می‌توانست شاه را - که سینه‌اش از روبرو نشان داده شده - با زاویه

م مانند نقش برجسته‌های هخامنشی در تخت‌جمشید گردن خود را خم می‌کنند، گرچه افسارهای شل در نقش حاضر نشان می‌دهد که این حالت صرفاً بخشی از یک فرمول تصویری است. مرحله دوم با انحنای پای جلویی و بالا رفته اسب فراهم شده است. سم این پا در اینجا بر سر یک دشمن به خاک افتاده گذارده شده است. یکی از دو دشمن اهریمن، یعنی تجسم شیطان و دیگری اردوان، آخرین پادشاه اشکانی و نماینده همه مخالفان ساسانیان است. سر دشمنان به صورت کاملاً برجسته کار شده است، در حالی که بدنها با طرحهای مسلح و به صورت نیمرخ در پشت اسپها نشان داده شده‌اند. طره‌های موی سر اهریمن شبیه به بدن مار است. اما تنها در جلو سر یک مار به روشنی قابل تشخیص است که هدف مجسمه‌ساز را نشان می‌دهد. اردوان کلاخودی با علامتی که احتمالاً نشان سلسله اشکانیان بوده بر سر نهاده است.

پشت سر اردشیر پیشقدمتی با یک مگس‌پران ایستاده است که تا اندازه‌ای تقارن ترکیب صحنه را بر هم می‌زند. تنها صحنه‌های اصلی دیپلم‌سانی و پیروزی با یک محور فرضی متقارن هستند. این ترکیب بسته بدون ارتباط با دنیای خارج - که میراثی از هنر خاور نزدیک باستان است - تغییرناپذیر است و تاثیر همیشگی شیوه فوق را بیان می‌کند. به هر حال اردمن، باستان‌شناس معاصر آلمانی به درستی اشاره می‌کند که این سکوت ظاهری به‌طور موثری با شل در حال اهتزاز اهورامزدا، نوارهای چین‌دار تاجها و شرابه‌های بزرگ در حال متعلق به ساز و برگ اسپها کاهش یافته است.



نیمرخ سر و پا ترکیب کند و احساس وجود حرکت در بدن شاه را در بیننده به وجود آورد.

این نوع ترکیب به بهترین وجهی در نقش برجسته مورد بحث به کار برده شده است؛ به طوری که در آن سینه پهن پادشاه نشان دهنده نیروی عظیم او است. یک هنرمند رومی در این دوره به سختی می‌توانست این حالت خاص در هنر خاور نزدیک باستان را چنین موفقیت‌آمیز به کار گیرد. نقش برجسته‌های دیگری که پیروزی شاپور را نمایش می‌دهند، تاثیر مستقیمتر رومی را نشان می‌دهند و ممکن است قسمتی از آنها کار پیکرتراشان منطقه رومی‌نشین شمال شام باشد.

پ - نقش برجسته بهرام دوم: از میان تمام شاهان سلسله ساسانی، بهرام دوم (۲۹۳-۲۷۶) به پیکرسازی در سنگ بیشتر توجه می‌کند. در نقش رستم در محل یک نقش برجسته ایلامی که علائم آن هنوز مشهود است، در کنار نقش مراسم دیهیم ستانی اردشیر اول، بهرام دوم در میان خانواده‌اش نمایان می‌شود. او تنها شاه ساسانی است که نزدیکیان خود، یعنی ملکه و ولیعهد را در معرض دید قرار می‌دهد. اگر در اینجا هم - همان‌طور که در سکه‌هایش دیده

می‌شود - موضوع این نقش یک الهام احساساتی خانوادگی باشد باز هم یک امر تصادفی است، زیرا در این محل که قبلاً برای همین کار اختصاص داده شده، هنر پیکرتراشی بهرام دوم به سندهای گذشته باز می‌گردد. جنگ پیروزماننده شاه علیه دشمن در نقش برجسته دیگری هم تکرار می‌شود و این موضوعی است که ما با آن آشنایی داریم.

ت - نبرد بهرام دوم: موضوع یک نبرد سواره بار دیگر در نقش کاملاً برجسته‌ای در زیر مقبره داریوش کبیر در نقش رستم دیده می‌شود. این اثر با توجه به شکل تاج، به بهرام دوم (۲۹۳-۲۷۶) نسبت داده شده است. شاه با نیزه خود به دشمن حمله برده، از روی یک دشمن به خاک افتاده چهار نعل می‌تازد. او در این حرکت به تصویر اردشیر در نقش برجسته فیروزآباد شهابت دارد. ولی در اینجا، دشمن رومی یا سوارکار نگونبختی که در نقش برجسته اردشیر از اسب به زمین خورده‌اش افتاده است، فرق دارد. در اینجا دشمن خود را بر روی اسبش نگه داشته و اگر چه به طرز مرگباری زخمی شده است، نیزه خویش را به سوی شاه که به او نزدیک می‌شود، گرفته است. بنابراین تصویر صحنه جنگ فوق به مراتب تکان دهنده‌تر از نقش برجسته پیشین است. زیرا در آن دشمن مقاومتی از خود نشان نداده است. در نیمه پایین نقش برجسته بهرام، یک ایرانی ناشناس - احتمالاً بهرام پنجم - با یک سوارکار رومی مقابله می‌کند. این نبرد



هنوز به نتیجه قطعی نرسیده است. جنگهای سواره دوران ساسانی به مبارزات سواره‌ای شباهت دارند که مدتها بعد در زمان شوالیه‌گری در غرب معمول شد.

ث - دیهیم‌ستانی نرسی: از پایان قرن سوم، نقش مجلس دیهیم‌ستانی در حالت سواره در نقش برجسته‌ها ترک می‌شود. مجلسهای تاجگذاری نرسی، پسر شاپور اول و جانشینان او، بهرام سوم که از سلطنت برکنار شد، تابع روشی جدیدند در نقش رستم، نرسی همیشه در حالی که تاج را از دست آنهاست می‌گیرد، نشان داده می‌شود؛ پسرش در کنار اوست و ملازمی نیز در پی او. در اینجا پیکره‌ها فشرده‌تر است و تناسب آنها متعادل نیست. نقش از جزئیات پر می‌شود و حالتها خشک و تصنعی می‌شود. ایزد بانو، بنابر اصول شرق کهن، بزرگتر از شاه است. لباس او دارای چینهایی دراز و موزایی و موج‌دار است که وظیفه ایزد آب را به خاطر می‌آورد. ایشال همیشه روش درست بر لباس اشخاص در موزائیکهای ابراهام نیز دیده می‌شود، ولی در آنجا طراحی نقشها کمتر خیال‌انگیز است.

در نقش برجسته‌ای که پسر و جانشین نرسی، یعنی هرمز دوم در نقش رستم باقی گذارده است، هنر از واقعیت دور می‌شود. نقش در اینجا به شکل طراحی و تابع سنت معنی است که نشان‌دهنده پیروزی شاه بر دشمن است. به نظر می‌رسد که مدل این اثر، نقش اردشیر در فیروزآباد بوده، زیرا سواری که اسبش در حال تاختن است، حریف خود را با حالتی مشابه نقش فیروزآباد، از فراز زمین بر زمین می‌افکند. در اینجا لباس از موجهای ظریفی که حاصل پیچ و خم چینهاست، حالت می‌گیرد و آرام‌آرام به یک حالت متفی می‌گراید. بازمانده چینهای لباس در ساق پای سوار به‌طور غیرطبیعی تمام می‌شود. در این صحنه برای جنگ تن به تن که هدف اصلی موضوع است، جایگاهی باقی نمی‌ماند، زیرا میدانی برای جنبش و هیجان باقی نمانده و بی‌حالتی نقش، هنر را به سوی انحطاط می‌برد.

ج - نبرد هرمز دوم بهرام چهارم: در زیر آرامگاه خشایارشا در نقش رستم، مجلس جنگی مربوط به هرمز دوم حجاری شده است. شاه در این صحنه دشمن را به زیر افکند، و دشمن به طرز غیرمعمولی کشته شده است. نیزه هرمز دوم، از اسب و شکم دشمن عبور کرده و آنها حرکتی به جلو دارند. حجاری این صحنه به این صورت شاید به دلیل آن باشد که دشمن در حین گریز به هلاکت رسیده است.

زیبایی این حجاری در جزئیات آن است. لباس شاه فوق‌العاده زیباست و اسب او با نمذ زینی که حاشیه پایین آن با پولک فلزی به طرز با شکوهی تزئین شده، پوشیده شده است. منگوله بزرگ روی بدن اسب، وجود تحرک را به خوبی نمایان می‌سازد. پشت سر شاه، سربازی با پرچم



کتیبه‌های میخی فارسی باستان هخامنشی با ترجمه‌های ایلامی، اکدی و آرامی بر نمای آرامگاه داریوش دوم در نقش رستم، چندین کتیبه میخی کوتاه و بلند به خط و زبان فارسی باستان هخامنشی نگاشته شده و ترجمه آن به خط و زبانهای ایلامی، اکدی و آرامی در همان جا نویسانده شده است.

الف - کتیبه اول داریوش بزرگ D.Na: نخستین این کتیبه‌ها در ۶۰ سطر به خط و زبان فارسی باستان، همراه با ۴۸ سطر ترجمه ایلامی و ۳۶ سطر ترجمه اکدی پشت سر شاه نوشته شده است. داریوش بزرگ در این کتیبه بازرش، حوزه فرمانروایی و نام سرزمینهای ایرانی را ثبت می‌کند:

«خدای بزرگ است اهورامزدا، که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که شادی برای مردم آفرید، که داریوش را شاه کرد، یک شاه از بسیاری، یک فرمانروا از بسیاری. من داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهایی از همه گونه مردم، شاه در این زمین بزرگ و گسترده، پسر ویشتاسپ، هخامنشی.

داریوش شاه گوید: به‌خواست اهورامزدا، این است کشورهایی که بجز پارس بر آنها فرمان راندم، مرا خراج گذارند، آنچه از سوی من به آنها گفته شد، انجام دادند. قانون من است که آنها را نگاه داشت: ماد، ایلام، پارت، هرات، بلخ، سغد، خوارزم، زرنجه، رنج، سته‌گوش، قندهار، هند، سکا‌های هوم‌نوش، سکا‌های تیزخود، بابل، آشور، عربستان، مصر، ارمستان، مصر، کاپادوکیه، سارد، یونان، سکا‌های آن سوی دریا، مقدونیه، یونانی‌های سیر بر سر، لیبی، حبشه، مکا، کاپریا.

گوید داریوش شاه اهورامزدا چون این سرزمین را آشفته دید، پس آن را به من ارزانی داشت، مرا شاه کرد، من شاه هستم به‌خواست اهورامزدا. من این سرزمین را بر جای خود نشانیدم. آنچه من گفتم، آن را انجام دادند چونان که اراده من بود. اگر می‌اندیشی که چند است شمار کشورهای که داریوش شاه زیر فرمان داشت پس نگاه‌ها را بنگر که اورنگ مرا بر دوش دارند. آن گاه خواهی دانست که نیزه مرد پارسی بسی دورتر جای گرفته و بسی دور از پارس رزم جسته و نبرد آورده است.

گوید داریوش شاه: آنچه انجام شد، همه را به‌خواست اهورامزدا کردم. اهورامزدا مرا یاری داد. اهورامزدا و سرای شهریاریم و این کشور را از آسیب دور بردار. این را من از اهورامزدا خواهم. این را اهورامزدا به من بدهد. ای مرد! فرمان اهورامزدا برایت ناگوار نباشد. راه راست را ترک نکن، خشونت نکن.»

داریوش در نقش رستم که در آن اندیشه‌های نیک و قانونمندانانه و انسانی مردمان و جامعه ایرانی دریاخته می‌شود، در ۶۰ سطر به فارسی باستان همراه با ۴۳ سطر ترجمه ایلامی و ۳۹ سطر ترجمه اکدی و ۲۵ سطر ترجمه آرامی در بخش میانی نمای آرامگاه و در فاصله بین ستون‌ها نوشته شده است. ترجمه آرامی به شدت فرسوده شده و از بین رفته و بجز چند کلمه از آن باقی نمانده است. این نوشته به همراه کتیبه آرامی دیگری که از داریوش در مصر به دست آمده است، می‌تواند آگاهی‌های باارزشی از خط‌های کهنتر ایرانی و از جمله خط آرامی - که در کتیبه داریوش در بیستون به آن اشاره شده - فراهم سازد. نگارنده این موضوع را دنبال می‌کند و امیدوار است به نتیجه قابل قبولی برسد:

«خدای بزرگ است اهورامزدا، که این جهان شگرف آفرینش را آفرید، که برای مردم شادی آفرید، که خرد و توانایی به داریوش شاه بخشید. به‌خواست اهورامزدا من چنانچه به راستی را دوست می‌دارم و از دروغ بیزارم. من نمی‌خواهم توانا بر ناتوان ستم کند. همچنین دوست ندارم

که به حقوق توانا از کارهای ناتوان آسیب رسد. آنچه را که راست است، من آن را می‌پسندم؛ خواست خداوند در زمین آشوب نیست، بلکه صلح، نعمت و حکومت خوب است. من دوست

دروغ‌گویان نیستم، در دل خود تخم کین نمی‌کارم؛ هر آنچه مرا به خشم آورد از خود دور می‌دارم، با نیروی خرد بر خشم خود سخت چیره‌ام. هر که همکاری و همراهی پیشه کند، درخور کوشش او را پاداش می‌دهم. آن که گزند رساند و ستم کند، به اندازه کوششش می‌دهم.

نمی‌خواهم کسی زبان برساند و کفر ببیند. آنچه کسی بر ضد دیگر کس گوید، مرا قانع نتواند کرد مگر آن که بنا به قانون نیک گواه درست آورد و دآوری ببیند. از آنچه کسی قراخورد توانایی خویش انجام دهد و به جا آورد، شادمان و خرسند می‌شوم و خشنودیم را کرانه‌ای نیست. چنین است هوش و اراده من. میندار که زرمزه‌های پنهانی و درگوشی بهترین سخن است، بیشتر به آئی گوش فرا دار که بی‌پرده می‌شنوی. تو بهترین کار را از توانمندان ندان و بیشتر به چیزی بنگر که از ناتوانان سر می‌زند. آن گاه که تواز آنچه بر دست من رفته، چه در زادگاهم و چه در آوردگاه، ببینی یا بشنوی، بدان که این است توانایی من که برتر و تیزتر از نیروی پندار است. این است کاردانی من. تا جایی که توش و توان دارم، در جنگ جوییم هم‌دردی خوبم چون در آوردگاه باشم، کسی را که از دور می‌بینم به نیرو ادراک و خرد



خوش نژاد از یزدان، پسر بابک شاه است».

در اینجا بر شانه اسب دیگر نیز کتیبه کوتاهی دیده می شود که در بالا به زبان پهلوی، در پایین به زبان یونانی و در میانه این دو به زبان پارسی نوشته شده است:

«این پیکر اورمزد بیغ»

۶- کعبه زرتشت

بنایی که به صورت برج مربعی شکل ساخته شده و امروز آن را «کعبه زرتشت» می نامند، در برابر آرامگاه داریوش قرار دارد. کعبه زرتشت با ارتفاع ۱۱ متر و پهنای ۷ متر نظیر همان برجی است که ویرانه های آن در پاسارگاد مشاهده می شود و با تخته سنگهای بزرگ آهکی به رنگ روشن ساخته شده است. تخته سنگها با دقت تراشیده شده و بدون علامت روی هم قرار داده شده اند و از طرف خارج نقشی شبیه به چهارخانه های مستطیل شکل دارند. لبه بام این برج دارای کنگره است. سه ردیف پنجره کور نیز در سه طرف این برج دیده می شود و اطراف پنجره نماها با سنگ سیاه تزئین شده؛ به طوری که این بنا شکل برج سه طبقه ای را پیدا کرده است. در طرف چهارم، مدخل برج قرار داده شده و برای راه یافتن به آن از پلکی عبور می کنند. داخل این بنا فقط یک اتاق است (۵/۳۰ متر در ۲/۷۵ متر) و کف آن برابر با کف طبقه اول پنجره هاست و در ورودی آن به وسیله یک در سنگی دو لنگه بسته می شده و پائین لنگه درها هنوز پیداست. برج نقش رستم، بنا به گفته باستان شناسان، عبادتگاهی متعلق به آناهیتا است که در آن مجسمه رب النوع را قرار می دادند و پرستش این رب النوع تمام ملت های شاهنشاهی را با هم متحد کرده، آن را به صورت واحدی در می آورد. نظر دیگر بر این نکته تاکید دارد که برج نقش رستم آتشگاهی بوده است که در آن آتش مقدس و جاویان را حفظ می کرده اند. با این حال ما نمی خواستیم عقایدی را که درباره این برج اظهار شده اند، نادیده انگاریم. بعضی از دانشمندان نیز تصور کرده اند که این برجها آرامگاه بوده اند. بئار آنچه از پیش گفته شده، می توان پذیرفت که این معبد پرستشگاه آناهیتا بوده است. باستان شناسان دیگری با استفاده از کتیبه هایی که به دستور کرتیر، بانی مذهب رسمی ساسانی بر دیوارهای این برج نوشته شده اظهار می کند که این بنا برای بایگانی مدارک مذهبی و شاید هم برای حفظ نسخه اصلی اوستا بوده است.

منابع

- ۱- برادی غیاث آبادی، نقش رستم و پاسارگاد، پژوهشهای ایرانی، انتشارات یساولی، تهران ۱۳۸۰
- ۲- پوراحمد، مهندس حبیب الله، تخت جمشید از نگاهی دیگر، بنیاد فارس شناسی، شیراز ۱۳۷۶
- ۳- کنج، یروفور، هایماری، از زبان داریوش، مترجم دکتر پرویز رجبی، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۴

می دانم که بدخواه است یا که در اندیش نیست. به نیروی لراک و اراده خویش همواره نخستین کسی هستم که تصمیم می گیرد کار شایسته را، چون دشمنی را ببینم و چون دوستداری را. مردی هستم ورزیده، هم به دست و هم به پا. به هنگام سواری، سوارکاری خوبم، در تیرافکنی، تیراندازی چیره دست، چه بر اسب باشم چه با پای پیاده. در نیزه‌وری، نیزه‌وری خوبم، خواه از روی اسب و خواه از روی خاک. هنرهایی که اهورامزدا به من بخشیده است و توانستم که به کار گیرم چنین بود. آنچه بر دستم رفته است، به یاری یزدان همه را با هنرهای خویش که ارزانی اهورامزدا بوده است، به انجام رسانده ام. ای بشر! نیکه در باب که من بگونه ام و هنرهایم چه و برتریم چگونه و تا چه اندازه؟ نگذار آنچه در این باره شندهای بر تو نادرست نماید، آنچه به تو گویند یاورد دارم. کارهایم را نادرست میندار. نبشته‌هایم با نگهدار باش. قانون را پایمال نکن. نگذار کسی در رعایت نظم و فرمان قانون نادان ماند».

ب - کتیبه سوم داریوش بزرگ D.Nc: در این کتیبه داریوش به معرفی نیزه‌دار خود می پردازد: «گوباروا پاتی سوواری، نیزه‌دار داریوش شاه»

ت - کتیبه چهارم داریوش بزرگ D.Nd: در این کتیبه نیز داریوش به معرفی دیگر یاور خود می پردازد: «اسپکا، کماندار و تبرزیندار داریوش شاه»

ث - کتیبه پنجم داریوش بزرگ D.Ni - ... - XXIX: همان گونه که هنگام شرح اورنگ داران گفته شد، نام سرزمین و ملیت ۸ تن از ۲۰ نفر اورنگ‌دار آرامگاه داریوش همراه با نگاره آنان نویسانده شده است. این ۸ تن از چپ به راست از چهار شخص آغازین ردیف اول و دوم عبارت می شوند:

«این پارسی، این مادی، این خوزی (ایلامی)، این پارسی، این سکایی تیزخود، این بابلی، این آشوری، این مکایی».

۵- کتیبه های پهلوی ساسانی (با ترجمه های پارسی و یونانی)

کتیبه اردشیر یکم ANRm

در نقش رستم چندین کتیبه از دوره ساسانی بر جای مانده است. کهنترین این کتیبه ها - که قدیمیترین نوع شناخته شده کتیبه های ساسانی نیز به شمار می رود - به فرمان اردشیر یکم (بابکان) و بر روی شانه آسبی که بر سوار است، به سه زبان نوشته شده است.

در بالا به زبان پارسی در سه سطر، در پایین به زبان پهلوی در سه سطر و در میان این دو به زبان یونانی در چهار سطر: «این پیکر پادشاه مزدادپرست، اردشیر، شاهنشاه ایران،

